

شرح بیت اول غزل ۵۶۰ دیوان شمس مولانا و بیان یک تجربه:

عاشق دلبر مرا شرم و حیا چرا بُود؟ چون که جمال این بُود رسم وفا چرا بُود؟

مولانا در این بیت سوال می‌کند کسی که عاشق خداست چرا باید شرم و حیا من ذهنی داشته باشد؟ و چرا برای وفای به الست باید خود را در چارچوب آداب و رسوم محدود کند؟ و توضیح می‌دهد که مشکل انسان از ابتدا که خود متوجه آن نیست، این است که راه و رسم ذهنی برای رسیدن یا وحدت مجدد با خدا برای خود ترسیم می‌کند.

عاشق دو جور است : ۱- عاشق ذهنی (من ذهنی عاشق خدای ذهنی که برای خودش متصور است می‌شود و راه های خاصی هم برای رسیدن به آن تعریف می‌کند).

بیشتر مردم اینطوری به سوی خدا می‌روند و راه و رسم وحدت با خدا را اینگونه تعریف کردند. یعنی برای خود آداب و رسوم وفا مشخص کردند که در این صورت جمال ایزدی را نخواهند دید.

شرم و حیا در این معنا یعنی تمام محدودیت‌هایی که ما بوسیله ذهنمان به خودمان اعمال می‌کنیم که باید مطابق آن ها رفتار کنیم تا بتوانیم به خدا برسیم یا مورد قبول **خدا** یا مردم قرار بگیریم. از نظر مولانا این شرم و حیا غلط است.

محدودیتی که انسان با باورها و راه های عبادت پیدا می‌کند باعث می‌شود نتواند حرکت کند و بسوی زندگی برود که از جنس بی فرمی است.

پس ما یک عاشق ذهنی داریم - که شرم و حیا دارد - یعنی یک آبروی مصنوعی و بدلی برای خودش تعریف می‌کند - به عبارتی آداب و رسوم خاصی برای وفا به الست یا رسیدن به خدا دارد که از نظر مولانا این شرم و حیا مردود است و اگر کسی بخواهد با این چار چوب ها به خدا برسد در ذهنش زندانی می‌شود.
در این رابطه تجربه ای که چند روز پیش برایم پیش آمد بیان می‌کنم:

روز تعطیل بود و ناهار مهمان بودم در رستورانی خارج از شهر، از آنجا که ما با انجام عبادات همانیده هستیم و نه با خود عبادت که اگر غیر از این بود آن طلبی که در ما وجود داشت و آن احساس نیاز و عطش گرفتن شراب زندگی خود عاملی بود برای عدم کردن مرکز و اولویت قرار دادن آن بر هر کار دیگری.

من ذهنی ام از طرفی اصرار داشت نمازم را بخوانم و بعد عازم رستوران شوم و از طرف دیگر من ذهنی ام نگران دیر رسیدن و بد عهدی ام پیش میزبان بود و به این طریق موفق شده بود یک جدالی در درون من ایجاد کند که اگر نمازم را به تعویق بیندازم شرمنده خدا یا زندگی خواهم شد و اگر عکس آن عمل کنم شرمنده میزبان یا بنده خدا خواهم شد.

هست احوالم خلاف همدگر

هر یکی با هم مخالف در اثر

چون که هر دم راه خود را می‌زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱ و ۵۲

از آنجا که ذهنم درگیر بود و نتوانستم فضاگشایی در لحظه کنم ترجیح دادم عبادت با من ذهنی انجام ندهم چرا که می‌دانستم جز زحمت و خستگی نتیجه ای عایدم نخواهد شد لذا عازم رستوران شدم در آنجا دورهمی طولانی شد و بعد می‌زبان مهمان ها را به منزلش دعوت کرد. از طرفی وقت نماز طبق چارچوب هایی که ما برای خود ترسیم کردیم رو به پایان می‌رفت و از طرفی دیگر همچنان جدال من ذهنی در من وجود داشت که نماز را بخوانم یا نخوانم. اگر نخوانم اطرافیان چه فکر می‌کنند و برداشتشان از من چه خواهد بود؟ سرانجام من ذهنی بخاطر شرم و حیای بدلی و مصنوعی خود مرا وادار کرد به اقامه نمازی که نه تنها هیچ تاثیری در تغییر و تبدیل و بهتر کردن حال من نداشت بلکه موجب شد من بی ادبانه در محضر خدا یا زندگی قرار بگیرم.

ای دل به ادب بنشین برخیز ز بد خوئی

زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

و حالا که چند روز از آن ماجرا گذشته با خود که فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که عدم فضاگشایی و شرم و حیای من ذهنی و راه و رسمی که ذهن به ما دیکته می‌کند و ما را در آن محدود نموده باعث چنین جدال و جنگ گرانی در درون من گردید که در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنم:

۱ - من ذهنی می‌گوید نماز را اگر اول وقت بخوانی تا آخر وقت هستی و نگرانی نداری و وظیفه ات را انجام دادی. (خواندن نماز اول وقت صرفا جهت رفع تکلیف و راحتی خیال)

۲ - من ذهنی می‌گوید اگر نماز نخوانی موجبات خشم خداوند را فراهم کردی حتی اگر این نماز با حضور نباشد. (اهمیت دادن به انجام عبادت نه خود عبادت)

در حالی که مولانا به نقل از حضرت رسول می‌فرماید: «لَا صَلَوةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضُورِ»

«هیچ عبادتی کامل نمی‌شود مگر به حضور یعنی فضاگشایی کردن»

۳ - من ذهنی می‌گوید برای گفتگو با خدا حتما باید آمادگی‌هایی هر چند ظاهری در خود ایجاد کنی و گر نه نمی‌توانی به او برسی یا به او وصل بشوی. (پای بندی بیش از حد جهت انجام مقدمات برای گفتگو با خدا که ما را از اصل عبادت غافل می‌کند)

هیچ ترتیبی و آدابی مجو
هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸۴

۴ - نداشتن طلب و عدم احساس نیازمندی و خواستن. (عدم تسلیم و فضاگشایی لحظه به لحظه)

در طلب زن دائما تو هر دو دست
که طلب در راه نیکو رهبر است

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب
سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹ و ۹۸۰

۵ - احساس شرم و گناه و ترس از این که نتوانستم طبق چارچوب‌ها و آداب و رسوم تحمیلی عبادت کنم. و بعد از مرور اجمالی افکار و اعمال و رفتار خودم به این نتیجه رسیدم که در تمام این مدت، آن من اصلی و خدایت من خاموش بود و من ذهنی من بود که اختیار مرا در دست گرفته بود و در گوش من وز وز می‌کرد. و من تسلیم نبودم صدای سکوت را نشنیدم و عدم را ندیدم در حالی که در درگاه خداوند فقط فروتنی و بندگی یعنی تسلیم و حس نیازمندی هست که اعتبار دارد فقط فضاگشایی ماست که بسیار مهم است. طبق فرمایش آقای شهبازی خداوند به عنوان دایه و مادر منتظر است که ما گریه کنیم یعنی قلباً و با حضور دل بخواهیم، حس نیاز بکنیم نه اینکه یک سری الفاظ را مثل طوطی تکرار کنیم.

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

وقتی مرکز ما عدم می‌شود ما با خدا یا زندگی یکی می‌شویم خود زندگی هدایت ما را به عهده می‌گیرد در این صورت لازم نیست ما با من ذهنی مان فکر کنیم و با من ذهنی مان عمل کنیم و نگران باشیم که اگر در چارچوب محدودیت ها و آداب و رسوم حاکم عمل نکردیم لیاقت زنده شدن به خدا را نداریم.

با تشکر - وفا